

## روسیه: احتمالان رهبر داعش کشته شده است؛ پنتاگون: تایید نمی‌کنیم

وزارت دفاع روسیه می‌گوید احتمالاً ابوبکر البغدادی، خلیفه گروه تروریستی موسوم به داعش، در جریان بمباران هوایی حومه رقه در اواخر ماه میلادی گذشته کشته شده است. بنا به گزارش خبرگزاری اسوشیتدپرس، ارتش روسیه روز جمعه اعلام کرد که در حال بررسی اطلاعات مربوط به کشته شدن رهبر داعش است تا بتواند این خبر را رسماً تأیید کند.

به گزارش اسوشیتدپرس، سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، روز جمعه در یک کنفرانس خبری گفت «من هنوز نمی‌توانم این اطلاعات را صد در صد تأیید کنم.» نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری آمریکا نیز تاکنون خبر کشته شدن ابوبکر البغدادی را تأیید نکرده‌اند. بنا به گزارش خبرگزاری رویترز، مرکز وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون، روز جمعه اعلام کرد اطلاعاتی در دست ندارد که بتواند ادعای روسیه مبنی بر کشته شدن رهبر داعش را تأیید کند. جف دیویس، سخنگوی پنتاگون، روز جمعه گفت ((ما اطلاعاتی نداریم که این گزارش‌ها را تأیید کند)).

خبر کشته شدن احتمالی رهبر داعش در حالی به گوش می‌رسد که این گروه تروریستی در حال از دست دادن آخرین مواضع خود در شهر رقه سوریه و موصل عراق است. پیکارجویان داعش در این دو شهر با حملات شدید از سوی گروه‌های مختلفی روبرو شده‌اند که تحت پوشش هوایی نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری آمریکا با داعش مبارزه می‌کنند.

## بوی شراب می‌زند خربزه در دهان مکن



کمال خلیل روشنگر

از جانب دیگر، وقتی به این فهرست طولانی از قساوت و قتل و کشتار نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حکومت در برخوردش با این گونه قضایا صداقت ندارد. رفتار غیرصادقانه‌ی حکومت با این قضایا را نیز می‌توان با شعار افیونی دیگری از همین دست محک زد. حکومت می‌گوید که «دشمن به خاطر نفاق افکنی میان مذاهب افغانستان دست به چنین حملاتی می‌زند و ما نباید وحدت مان را از کف بدهیم.» اگر منظور از دشمن، همان داعش باشد، این گروه اصلن قصد نفاق افکنی میان مذاهب در افغانستان را ندارد، برعکس چنان که مشاهده شده است، داعش می‌خواهد یک مذهب خاص را از صفحه‌ی روزگار کاملن حذف کند. این واقعیت تلخ را حکومت بیشتر از دیگران می‌داند، ولی به شکل وارونه آن را به خورد مردم می‌دهد، تا باشد به جرم ناکارآمدی به مرگ محکوم نشود.

۲

## گروگان گیری داعش در غور

داعش ۹ تن را در ولایت غور با خود برد. مسؤولان محلی در این ولایت می‌گویند که نیروهای داعش این افراد را ناوقت روز گذشته از منطقه مرغاب این ولایت به خاطر کشته شدن ۲ عضو شان ربودند. عبدالحی خطیبی، سخنگوی والی غور به رسانه‌ها گفته است؛ دو تن از نیروهای داعش روز گذشته در نتیج ی انفجار ماین کنار جاده‌ی کشته شدند و ۳ تن دیگر زخمی، نیروهای داعش هم به همین دلیل غیرنظامیان را به گروگان گرفتند. به گفته او، تمام گروگان‌ها باشندگان اصلی روستای بردیز منطقه مرغاب اند و داعش آنان را به پایگاه‌شان در روستای رقسکن منتقل کرده است. مسؤولان امنیتی غور با تأیید این خبر می‌گویند، تاکنون از سرنوشت این افراد جزئیاتی در دست نیست. به گفت ی مسؤولان محلی در حال حاضر داعش در شمال شهر فیروزکوه، مرکز این ولایت سرگرم آموزش، تبلیغ و سربازگیری از میان نوجوانان، جوانان و زنان است. از دوسال به این طرف این چندمین بار است که گروه موسوم به داعش افراد ملکی را گروگان می‌گیرد.

## آمریکا ۴ هزار نیروی تازه نفس به افغانستان اعزام می‌کند

وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا در تازه ترین مورد اعلام کرده است که چهار هزار نیروی تازه نفس به افغانستان اعزام می‌کند پس از آن که دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا تعداد و نحوه اعزام نیرو به افغانستان را برعهده وزارت دفاع این کشور گذاشت، پنتاگون اعلام کرد چهار هزار نیروی جدید به افغانستان اعزام خواهد کرد.

افزایش تهدیدات داعش و طالبان، کمک به ثبات افغانستان و نیز آموزش نیروهای افغان در مقابله با تروریست‌ها از دلایل اتخاذ این تصمیم توسط آمریکا بیان شده است. به گفته مقامات امریکایی، تاریخ دقیق اعزام حدود چهار هزار نظامی جدید به افغانستان بزودی توسط وزیر دفاع آمریکا اعلام می‌شود.

پیشتر، «جیمز متیس» وزیر دفاع آمریکا در یک جلسه استماع در کنگره این کشور اعلام کرده بود که رئیس‌جمهور آمریکا به او برای اعلام سیاست جدید واشنگتن در قبال افغانستان، اختیار داده است. با اعزام حدود ۴ هزار نیروی تازه نفس جدید امریکایی شمار نظامیان آمریکا به افغانستان نزدیک به ۱۴ هزار نفر می‌رسد.

## شهروند یا تبعه؟ نفس مسئله چیست؟ «نگاه سیاست‌گر افغانی به واژه‌ها»

توغل



سیاست‌گر افغانی به هر پدیده و واژه از عینک سیاست نگاه می‌نماید. این شیوه که اغلب اختصاص به سیاست‌گر افغانی دارد، شیوه‌ی برخورد و تعریف او را در معنی و مفهوم واژه‌ها، با دیگر واژه نگاران و فرهنگ نویسان جدا می‌نماید.

برای سیاست‌گر افغانی، معیارهای پذیرفته شده‌ی جهانی در تعریف و معنای واژه‌ها که گاهی نه تنها مطلوب نیست، بل که غلط و نامناسب است. واژه‌ی بد از عینک سیاست‌گر افغانی، آن واژه‌ی بد نیست که در معیارهای پذیرفته شده‌ی جهانی معنی و مفهوم بد را ارائه می‌نماید. واژه‌ی بد در ذهن

سیاست‌گر افغانی مورد نظر شخصی است، که بر مبنای منافع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی و آن‌هم در سنگ محک او مورد سنجش قرار گرفته است. نقض حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی در عرف بین‌المللی و معیارهای مورد قبول جامعه‌ی بشری امری بد و نامطلوب است، اما در نگاه سیاست‌گر افغانی، نقض حقوق انسانی در صورتی که منافع او را در نظر داشته و در صدد تأمین اغراض او باشد، امر نیک و میمون است و در غیر آن معنا و مفهوم آن تغییر کرده و به یک عمل بد تفسیر می‌شود.

## حلقه‌ی ارگ و چالش انحصار قدرت

نسیم نظری



با گذشت هر روز از عمر حکومت وحدت ملی، بحران فراروی این نظام بیشتر شده است. بحران که اگر ادامه یابد، ثبات سیاسی و امنیت عمومی متلاشی خواهند شد. در قاعده‌ی تمامی این بحران‌ها آن‌چه به وضوح از میان مشکلات پیچیده‌ی کنونی قابل دید است، تمامیت‌خواهی و انحصارگرایی سران حکومت اند که چالش‌های کنونی به گونه‌ی مستقیم و غیرمستقیم به این پارادایم خطرناک وابسته هستند و بر طبل ویرانی کشور می‌کوبند. حکومت وحدت ملی از درون یک توافق مشترک و همگون با مصالح سیاسی شکست آن را مساعد ساخته است.





## گپ مردم

### تنش‌زدایی، ضروت اساسی

#### در مدیریت جنگ

##### احساس

هرچند عده‌ای معدودی از مردم، جنگ افغانستان را پای جهاد و دفاع از مقدسات دینی می‌گذارند و آنرا قهرمانی و جان‌فشانی افغانستانی‌ها می‌دانند، اما در میان شهروندان کشور، کم‌تر کسی پیدا می‌شود که به چهار دهه جنگ در افغانستان افتخار کند. عموم مردم، یا به جنگ و عاملان جنگ نفرین می‌فرستند و یا جنگ را تنها عامل بدبختی کشور می‌گویند و هرازگاهی جنایت‌های جنگی را غیر قابل بخشش گفته اند. ولی اگر از پیچیدن در ذیل زبونی و یا به زعم عده‌ای افتخار جنگ افغانستان بگذریم، در کنار این‌که جنگ، در هر صورت‌اش بد و ویرانگر است، اما جنگ افغانستان، پیش از امروز یا حداقل در سال‌های گذشته، یک عنصر خشونت، کم داشته است و آن عدم دخالت عقاید و باورهای دینی-مذهبی در این جنگ بوده اند. هرچند جنگ افغانستان تا این دم پیچیده بوده و گاه غیر قابل مهار، ولی این‌که عوامل دینی-مذهبی، این جنگ را شدت نبخشیده و به آن دخالت نداشته، یکی از چانس‌های است که می‌تواند مردم و دولت افغانستان را در مهارکردن جنگ کمک کنند. اگر کمی خوشبینانه با این مسئله برخورد کنیم، تا هنوز جنگ افغانستان، وجهه‌ای فرقه‌ای-قومی نداشته یا حداقل این وجهه کم‌رنگ بوده است. اما نگرانی جدی که این‌روزها با توجه به واقعیت‌های عینی و ملموس وجود دارد، هراس از فرقه‌ای شدن و قومی سازی این جنگ است.

ذکر سه نکته را پیرامون این مسئله لازم می‌دانم:

اول: در نگاه کلی، واقعیت مسئله این است که عناصر داخلی با تباری عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، جنگ افغانستان را مدیریت می‌کنند. اساس سناریویی جنگ افغانستان، برای تأمین منافع مدیران داخلی و خارجی این جنگ بوده است. برای تأیید این ادعا کافیست به تجارت جنگ در شانزده سال پسین توجه شود، که به کدام پیمانۀ مافیای داخلی و خارجی حتا در سطح دولت‌ها از جنگ افغانستان سود برده اند. با این حال وقتی خطر فرقه‌ای شدن جنگ، بیشتر از هرزمانی دیگر وجود دارد، لازم است مردم و شهروندان مسوول برای حفظ هم‌بستگی مذهبی کار کنند و جلو تجارت جنگ را بگیرند.

دوم: نوع روی‌کرد رسانه‌ها، در بازتاب اتفاقات اخیر، شکنندگی وضعیت را بیشتر کرده است، تعدادی از رسانه‌ها بجای این‌که نقش تنش‌زدایی داشته باشد، نقش تنش‌زا داشته است. مواجهه‌ی رسانه‌ها با اتفاقات اخیر بگونه‌ی بوده که انگار نه انگار، جنگ افغانستان یک جنگ فرقه‌ای-قومی است، در حالی‌که نفس جنگ این گونه نبوده، بل‌که پهلوهای دیگر دارند. وقتی رسانه‌ها به شکنندگی وضعیت توجه نکنند و آگاهانه یا ناآگاهانه به حساسیت‌های مذهبی-قومی دامن بزنند، مدیریت جنگ دشوارتر خواهد شد و تنش‌ها بیشتر تر. بهتر این است که رسانه‌ها به عنوان ترویج‌گران فرهنگ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با رویدادها مسوولانه برخورد نمایند و به پیامدهای بازتاب رویدادها توجه کنند.

سوم: به هر سمتی که برویم، چه به صلح برسیم و یا جنگ تشدید شود، مسوول اول و درجه یک وضعیت حکومت است. حکومت تحت هر شرایطی باید مدیریت جنگ و صلح را بدست بگیرد. رشد سرسام‌آور گروه‌های تروریستی بویژه داعش، تشدید حمله‌های تروریستی در شهرهای مختلف کشور و هدف قرارگرفتن گروه خاص قومی-مذهبی از سوی این گروه‌ها، در کنار این‌که جنگ را پیچیده کرده، این واقعیت را می‌رساند که حکومت در مدیریت و کنترل جنگ ناتوان بوده است. این نگرانی زمانی بیش‌تر می‌شود که مدیران سیاسی و امنیتی کشور بجای این‌که به آشفتنی موجود پایان دهد و جلو بحران را بگیرد، درگیر بازی‌های تیمی-جنای خودشان است، در حالی‌که اولویت اول حکومت مدیریت جلوگیری بحران است نه هیچ چیزی دیگر. انتظار عمومی این است که حکومت حداقل در محار این سناریوی تباهن، جدی اقدام کند و جلو گسترش تفرقه‌ی قومی-مذهبی را بگیرد.

و حرف آخر این‌که، هرچند گروه‌های تروریستی تا هنوز در ایجاد شگاف‌های فرقه‌ای در کشور ناکام بوده اند، ولی اگر حکومت و مردم، با یک برنامه‌ی عملی و استراتژیک در برابر این گروه‌ها ایستاد نشوند، شکنندگی وضعیت بیش‌تر خواهد شد و مدیریت جنگ دشوارتر.

# بوی شراب می‌زند خربزه در دهان مکن

حملات سیه‌روز شده‌اند.

این فهرست طولانی را به این خاطر یادآوری کردم که باید از افیون و فریب یک شعار به ظاهر دل‌سوزانه و ملی، به سلامت نجات یافت. آن شعار افیونی این است که «این گونه حملات هیچ تأثیری روی وحدت اقوام و مذاهب افغانستان ندارد.» این شعار، زیباست، اما سخت فریب‌دهنده. این شعار را بیشتر حکومت و مقام‌های سیاسی مطرح می‌کنند. حکومت پس از هدف قرار گرفتن قوم و مذهبی توسط گروه‌های تروریستی فورن به لاک همین شعار پناه می‌برد و زبان طرف قربانی را با ظاهر برنده‌ی آن قطع و مجال اعتراض را از او می‌گیرد. طرف قربانی هم بدون سبک و سنگین کردن این شعار و به شکل ناخودآگاه و یا هم از روی ترس با این شعار حکومت را همراهی می‌کند و اگر صد بار دیگر هم هدف حمله قرار بگیرد باز هم تحمل می‌کند؛ صرف برای این که به وحدت مذهبی و قومی احترام دارد. این حرف پذیرفتنی است که باید وحدت قومی و مذهبی در هر جامعه‌ای غنیمت شمرده شود، ولی این مسأله نباید زبان اعتراض قربانی را علیه ضعف و ناتوانی حکومت و قیام آن‌ها در برابر تروریستان را سرکوب و به سکوت مجبور کند؛ چیزی که در حال حاضر شاهد آن هستیم. حکومت می‌گوید اعتراض نکنید، تحمل و سکوت پیشه کنید، شما نباید در برابر دشمن قیام کنید، کار دشمن نفاق‌افکنی است، صلاح مملکت در آن است که اجازه دهید من خودم کار داعش را یک‌طرفه کنم. اما هیچ کسی نیست از همین حکومت بپرسد که بلی حرف تان را قبول کردیم و سکوت را هم پذیرفتیم، آخر با داعش چه کردی؟ برای جلوگیری از قتل عام مردم چه تدبیری در سر داری؟ نتیجه‌ی کار ات چیست؟ تا کی باید به این سکوت ادامه داد؟ آیا پایانی برای قتل عام‌ها وجود دارد؟ متأسفانه شعار این که «این گونه حملات روی وحدت قومی-مذهبی افغان‌ها تأثیر منفی ندارد»، سلسله‌ی قتل عام‌های مردم را افزایش داده و از جانب دیگر ضعف و ناکارآمدی حکومت را برای مردم قابل تحمل ساخته است.

از جانب دیگر، وقتی به این فهرست طولانی از قساوت و قتل و کشتار نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حکومت در برخوردش با این گونه قضاایا صداقت ندارد. رفتار

غیرصادقانه‌ی حکومت با این قضاایا را نیز می‌توان با شعار افیونی دیگری از همین دست محک زد. حکومت می‌گوید که «دشمن به خاطر نفاق‌افکنی میان مذاهب افغانستان دست به چنین حملاتی می‌زند و ما نباید وحدت مان را از کف بدهیم.» اگر منظور از دشمن، همان داعش باشد، این گروه اصلن قصد نفاق‌افکنی میان مذاهب در افغانستان را ندارد، برعکس چنان که مشاهده شده است، داعش می‌خواهد یک مذهب خاص را از صفحه‌ی روزگار کاملن حذف کند. این واقعیت تلخ را حکومت بیشتر از دیگران می‌داند، ولی به شکل وارونه آن‌را به خورد مردم می‌دهد، تا باشد به جرم ناکارآمدی به مرگ محکوم نشود. اگر همین حرف حکومت درست هم باشد و بپذیریم که داعش قصد نفاق‌افکنی میان مذاهب افغانستان را دارد، پس دفع این نیت شوم و ویران‌گر وظیفه‌ی کیست؟ در دیگر کشورها، این کار وظیفه‌ی حکومت‌ها است. وقتی حکومتی می‌بیند مردمش از جایی آسیب می‌بیند، فورن تلاش می‌کند تهدید را دفع کند. پس چرا حکومت وحدت ملی علی‌رغم درک این موضوع، تهدیدات را دفع و برای جلوگیری از تکرار این حملات، امنیت مسجدها را تأمین نمی‌کند؟ واضح است که حکومت وحدت ملی برخورد صادقانه و شفاف با این قضاایا ندارد و این می‌تواند برای دوام عمر این حکومت خطرناک و زبان‌بار باشد.

حرف آخر با قربانیان حملات تروریستی این است که نباید فریب این شعارهای افیونی را خورد و برای دادخواهی و پاسخ‌گو ساختن حکومت باید تصمیم قاطع گرفت. وادار کردن حکومت به این که امنیت مردم را بگیرد، نه آب در آسیاب دشمن ریختن است و نه به برنامه‌های تروریستی داعش و طالبان کمک می‌کند. اگر منطقی به قضیه نگاه شود، قیام در برابر ظلم و ستمی که فعلن در حق مردم روا داشته می‌شود، هم به نفع حکومت است و هم به نفع اقوام و تمام مذاهب افغانستان. از این‌رو، نباید فریب شعارهای به ظاهر زیبا و دل‌چسب حکومت را خورد و به سران آن اجازه داد برای پنهان کردن بوی شراب، خربزه در دهان شان بگذارند.

از جانب دیگر، وقتی به این فهرست طولانی از قساوت و قتل و کشتار نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که حکومت در برخوردش با این گونه قضاایا صداقت ندارد. رفتار غیرصادقانه‌ی حکومت با این قضاایا را نیز می‌توان با شعار افیونی دیگری از همین دست محک زد. حکومت می‌گوید که «دشمن به خاطر نفاق‌افکنی میان مذاهب افغانستان دست به چنین حملاتی می‌زند و ما نباید وحدت مان را از کف بدهیم.» اگر منظور از دشمن، همان داعش باشد، این گروه اصلن قصد نفاق‌افکنی میان مذاهب در افغانستان را ندارد، برعکس چنان که مشاهده شده است، داعش می‌خواهد یک مذهب خاص را از صفحه‌ی روزگار کاملن حذف کند. این واقعیت تلخ را حکومت بیشتر از دیگران می‌داند، ولی به شکل وارونه آن‌را به خورد مردم می‌دهد، تا باشد به جرم ناکارآمدی به مرگ محکوم نشود. اگر همین حرف حکومت درست هم باشد و بپذیریم که داعش قصد نفاق‌افکنی میان مذاهب افغانستان را دارد، پس دفع این نیت شوم و ویران‌گر وظیفه‌ی کیست؟ در دیگر کشورها، این کار وظیفه‌ی حکومت‌ها است. وقتی حکومتی می‌بیند مردمش از جایی آسیب می‌بیند، فورن تلاش می‌کند تهدید را دفع کند. پس چرا حکومت وحدت ملی علی‌رغم درک این موضوع، تهدیدات را دفع و برای جلوگیری از تکرار این حملات، امنیت مسجدها را تأمین نمی‌کند؟ واضح است که حکومت وحدت ملی برخورد صادقانه و شفاف با این قضاایا ندارد و این می‌تواند برای دوام عمر این حکومت خطرناک و زبان‌بار باشد.

## برگی از تاریخ

### چگونگی شکل‌گیری ائتلاف شمال

"پس از تصرف شهر مزارشریف، فرماندهان نیروهای مخالف دولت در شمال به تاریخ هشتم ماه (اپریل) ۱۹۹۲ شورای مشترک نظامی را برای اداره‌ی این مناطق به وجود آوردند. ژنرال عبدالرشید دوستم می‌گوید همه‌ی فرماندهان او را به ریاست این شورا انتخاب کردند:

«تمام قومندان‌های شمال را جمع کردیم، جلسه کردیم، ما گفتیم قوماندان‌ها! حالا مزار فتح شد، فاریاب فتح شد، سرپل فتح شد، جوزجان فتح شد، مزارشریف هم فتح شد، همگی از هر تنظیم بودند، حالا چه می‌کنید؟ پلان بعدی چیست؟ در مزار باقی می‌مانیم یا ما به خیر برویم به کمک مردم کابل و دیگر با این بی‌نظمی وضع شهر مزار خراب می‌شود. در هر کوچه‌ی حزب، یک قوت است. باید به خاطر سوق و اداره (سازماندهی) قوت‌ها یک کسی تعیین شود که این را اداره بکند، هرکسی را که شما تعیین می‌کنید. در آن‌جا بیشتر از صد نفر قوماندان بود و آن‌جا هم از یک تعدادی برادران و قوماندان‌ها لیست گرفته شد و در آن‌جا همگی مرا رییس شورای نظامی صفحات شمال و هم رییس شورای نظامی ولایت بلخ تعیین کردند».

هم‌زمان با تصرف شهر مزارشریف، عبدالرشید دوستم، احمدشاه مسعود و عبدالعلی مزاری همراه با شماری از فرماندهان متحد خود در شهر جبل‌السراج در شمال کابل گرد آمده، اساس اتحادی را گذاشتند که بعدن به ائتلاف شمال شهرت یافت. در این دیدار به گفته‌ی ژنرال عبدالرشید دوستم برنامه‌ی حمله به کابل مورد توافق قرار گرفت و ریاست ائتلاف به احمدشاه مسعود سپرده شد:

«آن‌جا که رفتیم، سالنگ جنوبی سقوط کرده بود. شب ما در آن‌جا رسیدیم، شب رفتیم جبل‌السراج، همراه مسعود. سه تا چهار روز در آن‌جا نشستیم جلسه کردیم. تمام قوماندان‌های شمال بودند و او هم قوماندان‌های خود را از هر استقامت خواسته بود. آن‌جا در آن نشست فیصله کردیم که به کابل چطور برویم، طرح و پلان ما چه باشد؟ آن‌جا در آن نشست همگی ما بودیم، همین شورا، شورای عالی جهادی افغانستان نام‌گذاری شد و البته ما پیشنهاد کردیم، همگی نظرشان همین شد که احمدشاه مسعود به عنوان رییس شورای جهادی افغانستان تعیین شود و در بخش نظامی هم من باشم».

پس از دیدار احمدشاه مسعود، عبدالعلی مزاری و ژنرال دوستم در جبل‌السراج، آن‌ها بسیج نیروهای خود را برای تصرف کابل آغاز کردند. حدود هفتصد تن از افراد ژنرال دوستم اولین گروهی بود که وارد کابل شد:

«هفده هزار نفر را جمع کردیم، شب اول ما توانستیم هفتصد الی هشتصد نفر را در میدان هوایی کابل پیاده کنیم. پروگرام کار ما همین‌طور بود که خود ما برویم در تپه‌های خواجه رواش، همین شب قطعات کابل را ببینیم. در اثنایی که من در طیاره بالا شده بودم، آمر صاحب مسعود بی‌سیم‌اش آمد که پرسنل بیاید خوب است، اما خود ژنرال دوستم به خاطر ترتیب و تنظیم کارهای شمال باشی و آن‌جا به اصطلاح دیگر رقم برداشت نشود، البته رهبران در همان وقت یک شورا در اسلام آباد داشتند. (مسعود) آن طرف تماس داشت، نمی‌دانم چطور، عصر روز بود. بعد فیصله به همین شد که یک دفعه قطعات بروم، من از رفتن صرف نظر کردم».

در همین حال نیروهای شورای نظار تحت رهبری احمدشاه مسعود به سوی پایتخت حرکت کرده و در ۱۵ (اپریل) با همکاری بخشی از نیروهای دولتی کنترل پایگاه هوایی بگرام را به دست گرفتند، اما داخل شهر نشدند. فرمانده احمدشاه مسعود می‌گوید نیروهای او به این دلیل نخواستند وارد شهر کابل شوند تا سقوط کابل نه از طریق جنگ بل‌که از طریق مفاهمه با شرکت همه فرماندهان و رهبران تنظیم‌ها صورت گیرد."

منبع: افغانستان در قرن بیستم، محمد ظاهر طنین، چاپ دوم، انتشارات خاور، صص ۳۶۹-۳۷۱

یکی از نمونه‌های عینی انحصارگرایی و خودکامگی حکومت، جلسه‌ی ارگ ریاست جمهوری با نمایندگان پارلمان بود، که اعضای پارلمان با داعیه‌ی میانجی‌گری با حکومت وارد مذاکره شدند و با ارائه راه‌حل‌ها خواستند نظر ارگ را برای پاسخگویی به مطالبات معترضان تغییر دهد و از بحران موجود که هر روز فربه‌تر می‌شود جلو‌گیری نماید. اما رییس جمهور با بی‌حرمتی تمام به وکلا و با لحن تند به آن‌ها تاختند و از قطع امکانات دولتی آنان را هشدار دارند. پاسخ غیرمنطقی حکومت به پارلمان و دخالت در امورات آن‌ها، محکم‌ترین دلیل بر وجود هسته‌ی بسیار قوی و نیرومند انحصارطلبی در درون حکومت بوده که نباید از کنار آن به سادگی عبور کرد و آن‌را دست کم گرفت.

همچنین از تحولات اخیر می‌توان به استعفای امرالله صالح «وزیر دولت در امور اصلاحات سکتورهای امنیتی و رییس بورد عالی نظارت بر تعیینات افسران ارشد قوای امنیتی و دفاعی» اشاره کرد. آقای صالح ضمن این‌که از دلایل استعفای خود تا هنوز چیزی نگفته و تنها برای حکومت و همکاران نهادهای نظامی خود آرزوی موفقیت کرده است. اما نفس استعفا و خودداری از بیان دلیل استعفای او می‌رساند که پیچیدگی اوضاع در چی حد بوده و فشارهای درونی و بیرونی که بدون شک بخشی از سناریوی مخوف انحصارگرایی قدرت در حکومت می‌باشد تا چی حد در نهادهای تصمیمگیرنده رخنه نموده است. از میان گوشه‌های پنهان دلایل استعفای امر الله صالح آن‌چه را می‌توان به صورت ملموس یافت، این است که یکی از این دلایل، خودکامگی و انحصارطلبی حاکمان ارگ بوده که در امورات نهادهای مختلف سیاسی و نظامی دخالت می‌نمایند و ساختارهای امنیتی را سیاسی کرده اند و این خود می‌رساند که تفکر تمامیت‌خواهی حکومت هر روز فاز جدیدی را به خود گرفته و بر شدت بحران‌های جاری می‌افزاید.

## شهروند یا تبعه؟ نفس مسئله چیست...

و مفهوم خاص خودش را دارد. خوب افغانی آن صفت است، که مورد پسند او بوده و برای او یک امر مفید و مطلوب را به همراه داشته باشد. خوب همگانی یا خوب معمول و پذیرفته شده، برای سیاست‌گر افغانی خوب مورد نظر او نیست. خوب مورد نظر همگان، در بسا موارد برای او بد معنی داشته و هیچ‌گاه نمی‌تواند مورد تأیید او باشد. خوب در نگاه سیاست‌گر افغانی، آن واژه‌ی است که منافع او را به خوبی حمایت کرده باشد، در غیر آن خوب معنی بد داشته و باید از راه برداشته شود. خوب افغانی در حکومت داری سال‌های اخیر به خوبی روشن شده است، آن اداره خوب است، که با او معامله داشته و برای او حق رسانی نماید. خوب افغانی به شایستگی علاقمندی نشان نمی‌دهد، فرد، گروه، تیم و یا نیروهای خوب است، که امتیاز و برتری او را مدنظر گرفته و برای او فراتر از همه حق و حقوق قایل باشد، در غیر آن خوب، بد معنی گردیده و جایش مشخص است.

مشکل که مردم افغانستان با آن مواجه است، در تعریف واژه‌هاست. در این تعریف مردم راه و روش معیاری را مد نظر دارند، در حالی که سیاست‌گران حاکم، منافع و اغراض خاص خود شان را تعقیب می‌نمایند؛ چون این دو نگاه با هم جمع نمی‌شوند، لذا راه حل هم برای رفع این مشکل ممکن نمی‌گردد. تروریزم هم به خوب و بد، اعتراض هم به خوب و بد، همایش‌ها هم به خوب و بد، آدم‌ها هم به خوب و بد و در کل همه‌ی پدیده‌ها با خوب و بد غیر معیاری محک زده می‌شود.

دانش بشری هم با این سرنوشت دچار است. دانش خوب در نگاه سیاست‌گر افغانی عبارت از آن بخش‌های

هرچند جستجوی عوامل بحران در این نظام، نیازمند مراجعه به اسناد قانونی و مدون کشور است تا با استفاده از مکانیسم‌های حقوقی، دلایل ناکامی و چالش‌های درونی نظام، به بررسی گرفته شوند و راهکارهای متناسب با ارزش‌های حقوقی و احکام قانون ارائه شوند، اما با یک بررسی مختصر و فوری می‌توان گفت که حکومت وحدت ملی نه تنها از پشتوانه‌ی حقوقی لازم برخوردار نیست، بل‌که یک حکومت قراردادی است و از لحاظ سیاسی هم، به چالش بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی سیاسی گرفتار است. با توجه به تمامی مشکلات زیرساختی، انتظار این بود که حکومت بتواند در عرصه‌ی عملی گام‌های جدی جهت تطبیق حاکمیت قانون بردارد اما هرگز چنین نکرد.

از میان انبوهی از چالش‌ها و موانع کنونی، چون بی‌ثباتی سیاسی، ناامنی، فساد گسترده‌ی اداری، سیاسی کردن نهادهای امنیتی و دفاعی، بی‌توجهی به مطالبات مدنی مردم و بی‌ارادگی در راستای مبارزه با تروریسم، آن‌چه از آن به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین چالش در حکومت نام‌برده می‌شود، مسئله‌ی انحصارگرایی قدرت از سوی حلقه‌ی ارگ است که جلوی تمامی فعالیت‌های ملی و تطبیق برنامه‌های اصلاحی را گرفته و نگذاشته حکومت با اقتدار ملی شکل بگیرد.

بحران انحصارگرایی قدرت، جدی‌ترین چالشی است که در درون حکومت وجود دارد و باعث شده که میان مردم و حکومت فاصله ایجاد نماید. اگر این حالت ادامه یابد بدون شک به زودترین فرصت شاهد چالش‌های عظیم‌تر خواهیم بود، چالش‌های که به سادگی نتوان آن‌ها را خنثی نمود. در تازه‌ترین مورد، نوع مواجهه و برخورد حکومت با اعتراض‌کننده‌ها، آن هم با بدترین و خشین‌ترین شیوه، این پیام واضح را داشت/دارد که

ذهن کوتاه‌بین سیاست‌گر افغانی گه‌گاهی آن‌چنان به عقب بر می‌گردد، که در قرن ۲۱، با انسان شهروند هم‌چون برده‌داران عصر توحش برخورد کرده و می‌خواهد مقام انسانی او را از زبان یک برده‌دار قرون وسطی در سطح تبعه و پیرو سقوط دهد. او از آن‌جایی که منزلت خود را بر معیار زور فزینی و نه حرمت به کرامت انسانی در عقب‌گرد تاریخ می‌داند، لذا تعریف معیاری واژه‌ها را هم نمی‌پذیرد. پذیرش تعریف معیاری مفاهیم مدرن، معنی کاهش اعتبار او را در پی داشته و او را در کنار دیگران هم‌سطح می‌سازد.

هم‌سطح‌سازی، مفهوم برابری داشته، برای سیاست‌گران افغانی که مدام خواب تفوق و برتری را دیده اند، این تعریف خلق یک کابوس بوده و خواب آنان را پریشان می‌سازند. کابوس وحشتناک، اثر زیانبارش هزیان گفتن است، که غیرارادی کابوس‌گرفته را در چنگالش همانند افسانه‌ی دیو سیاه، درهفت خوان رستم فشار می‌دهد، و او را از خود، بی‌خود ساخته و غیرارادی سفید را سیاه و سیاه را سفید می‌خواند. برای تفوق طلبان افغانی، برابری انسانی یک امر نامطلوب بوده و او را ناراحت و عصبانی می‌سازد. او «بد» برای خود را «بد» دیگران نمی‌داند. از آن‌رو برابری برای دیگران امر مطلوب است؛ اما برای او پیام بد و حتی نفرت‌آور است. او زمانی که خود را شهروند و برابر با دیگران ببیند، شوکه می‌شود، و آن وضعیت را حالت ناگوار و یا هتک حرمت می‌داند. برابری برای او، دشنام معنی داشته و آن‌را توهین و اهانت به خود، تشخیص می‌دهد.

واژه‌ی خوب نیز در قاموس و فرهنگ سنتی افغانی معنی



- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول  
عبدالخالق آزاد  
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸  
سر دبیر  
اسحق علی احساس  
ایمیل: sadaaym@gmail.com  
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۲۸ جوزا ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۱۸ جون ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۳۷

نقد اجتماعی

## دانشگاه کابل؛ سکوی فقر علمی

جلیل رونق

دانشگاه کابل اولین و مهم‌ترین دانشگاه کشور است که بیش از ۸۰ سال می‌شود، فعالیت دارد. اما این دانشگاه تا کنون با معیارهای دانشگاه‌های منطقه و جهان برابری نمی‌کند؛ هم در آن بی‌علمی داد می‌زند و هم مواد و مباحث علمی‌اش فقیر و کهنه است. استادان در این دانشگاه با شیوه‌های مدرن تدریس ناآشنا اند و دانش‌جویان هم منفعل و چون جزوه‌های درسی استادان بروزناشده باقی مانده اند. این دانشگاه شاید تنها نمونه‌ای باشد که من به بررسی می‌گیرم ولی فضای دانشگاه‌های دیگر افغانستان احتمالاً بدتر از این دانشگاه می‌باشد.

دانشگاه کابل از سال ۱۳۱۱ ه.خ، تا اکنون فعالیت دارد، عمرش نزدیک به ۹۰ سال می‌رسد. طبق روال معمول این عمر برای مهم‌ترین مرکز آکادمیک کشور، در جهان پرآشوب دانش، عمر کمی نیست، انتظار این بود که دانشگاه کابل با ۹۰ سال عمر در حداقل در سطح منطقه از جمله‌ی دانشگاه‌های برتر می‌بود، اما با تأسف این ویژگی را تا کنون این دانشگاه نداشته‌است.

در طول عمر این دانشگاه شرایط جنگی کشور یکی از دلایل عمده‌ی عقب‌مانگی علمی در آن بوده است. کشور ما تا برهه‌ی فنی سال‌ها در جنگ بوده‌است و به خصوص در سه دهه‌ی اخیر پیش از حکومت انتقالی که جنگ شدیدتر بوده‌است و اوضاع برای مراکز علمی و دانشگاهی نامطلوب‌تر. دانشگاه‌ها در آن هنگام جو زده بود، گروه‌های گوناگون سیاسی در صنف‌های آن نفوذ داشت و دانش‌گامیان بر مرز احزاب سیاسی درگیر در جبهه‌های جنگ، دانش را در دانشگاه خط خطی می‌کردند. معیارهای علمی در فضای سیاست‌زده‌ی دانشگاه رخت بر بسته‌بود و دانش‌جویان و استادان فعالان حزبی بودند که روابط حزبی شان بر معیارهای علمی تفوق جسته بود. طبیعی است که در چنین فضایی، پژوهش و معیارهای علمی به حداقل سطح خود مسخ می‌شود. دانشگاه کابل پیش از حکومت انتقالی، تبدیل به اردوگاه‌های شوراهای احزاب شده بود که از آن به جای شخصیت‌های علمی و دانش‌گامی چهره‌های افراطی قد کشید و حتی بعضی از دانش‌جویان این دانشگاه در فهرست تروریستان بین‌المللی نیز جا گرفت.

در افغانستان نوین، دانشگاهی بازمانده از جنگ گرچه دوباره بازسازی و سرمایه‌ی هنگفتی برایش هزینه شده، اما هنوز دانشگاه معیاری نشده‌است؛ نه به لحاظ کیفی پاسخ‌گوی نیازمندی‌های دانش‌پژوهان است و نه از نظر کمی قابلیت دسترسی عام‌تر به افراد اجتماع می‌باشد که هفت‌خوان رستم‌شدن کانون نتیجه‌ی این کمبودی‌هاست. در این دانشگاه بازسازی‌شده و غیرمعیاری با معیارهای دانشگاهی، استادان ناتوان با قد قوزکرده، اندیشه‌ی تشلیستی و دانش متعلق به دوران قدیم با تکیه بر جزوه‌های بی‌روح برای دانش‌جویان منفعل خط خوانی می‌کنند؛ نه از جهان مواج در خروش دانش خبری است و نه از پژوهش انسان‌حیران قرن بیست و یکم.

بدبختانه بیشتر استادان دانشگاه از برخورد با دانش جدید و تکنولوژی عصری هراس دارند و با برخورد دگمی در رویارویی با علم اند؛ حتی بیشتر استادان به گونه‌ی خیلی ابتدایی با کمپیوتر هم آشنا نیستند. با این وصف نباید از آن‌ها انتظار هویت‌دهی دانشگاه در جهان علم و تکنولوژی را داشت. این استادان به میزان بی‌خبری از تکنولوژی روز با اطلاعات فرسوده به سکوی دانشگاه می‌آیند و در دنیای جدیدی که هم از نظر تیوری و هم از نظر عمل متفاوت با داشته‌های شان است، راهنمای دانش‌جوی می‌شوند که نه در خور دانش امروزی است و نه نیاز امروزی بشر را برآورده می‌کند، کتاب‌های شان کهنه و بیشتر الهام‌گرفته از کتاب‌های دو-سه قرن گذشته‌ی جهان است. استادان در این گونه محیط نه توان به کرسی‌نشاندن علم فرسوده‌ی شان را دارند و نه هم می‌توانند به دانش‌جو الهام فکری عصری بدهند. در نتیجه دانش‌جو خود را در مقابل دانش عصری جهان ناتوان می‌یابد و استادان ناتوان و بی‌بهره از علم عصری، دگماتیست عیار می‌شود؛ چون آن‌ها نمی‌توانند باورهای جدید را بپذیرند و از داشته‌های منزلت نما ولی بی‌کاره‌ی شان بگذرند. در نتیجه دانش‌گاه تبدیل به سکوی فقر علمی و پرورنده‌ی افراطی‌ترین چهره‌های ضد علمی می‌شود؛ چون با ناتوانی و انفعالی در برابر جهان پویا قرار می‌گیرد که علم برانداز باورهای شان است.

## خیابان آزاری؛ تمایز جنسیتی یا عارضه‌ی اجتماعی؟

جمیله حسینی



در جوامع کم‌سواد و طبقاتی، به اصل برابری کم‌تر وقع گذاشته می‌شود. معمولاً در کشورهای که وارث فرهنگِ خشونت‌بار است و افراد آن به برابری جنسیتی باور ندارند، پیش از آن که برابری جنسیتی اصل باشد، تمایز جنسیتی اصل است. هرچند تاریخ زندگی بشری آکنده از تمایز جنسیتی میان مرد و زن بوده است اما وقتی این تمایز، تا هنوز در جامعه‌ای وجود داشته باشد و هرازگاهی از افراد جامعه قربانی بگیرند، یا نگاه نابرابر نسبت به انسان‌ها را در جامعه دامن بزنند و در دل این تفکر، گروهی از افراد به خاطر جنسیت‌شان دست به امتیاز طلبی بزنند و روی گروهی دیگر ظلم کنند، این خود بدترین عارضه‌ی اجتماعی محسوب می‌شود. عارضه‌ی که بیشتر از هر گروهی اجتماعی دیگر از زنان قربانی گرفته و این گروهی جنسیتی را مورد خشونت قرار داده اند.

افغانستان، سرزمینی است که سال‌ها در آتش جنگ سوخته است. نمی‌شود متصور بود که نسل پس از جنگ، به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز باور داشته باشد یا حداقل با حس احترام متقابل در جامعه زندگی کند. عمده‌ترین مشکل جنسیتی در جامعه، عدم روحیه‌ی هم‌دیگر پذیری و حمایت از هم‌دیگر است. وقتی روحیه‌ی احترام متقابل در درون افراد یک جامعه وجود نداشته باشد، میان افراد جامعه، شگاف ایجاد می‌شود، این جاست که بجای ارج‌گذاشتن به لزوم بودن زن و مرد در کنار هم در یک جامعه، به سلطه‌ی مرد بالای زن اولویت و ارزش داده می‌شود. بنابراین جامعه‌ی ما پیش از آن که قربانی چیزی دیگری باشد، قربانی چنین تفکر حاکم بر جامعه است. نهادهای مدافع حقوق بشر و رسانه‌ها بارها گزارش داده اند که تفکر غالب بر جامعه، زندگی زنی را در گوشه‌ی از کشور گرفته است، زنی دست به خودکشی زده و یا گوش و بینی‌اش را از دست داده است. وقتی خانواده‌های ما به صلح نرسیده باشد و به تمایز جنسیتی باورمند باشد توقع داشتن محیط و خیابان امن برای زنان، دور از واقعیت و دست نیافتنی اند.

بنابراین اساسی‌ترین عامل خیابان آزاری، بی‌سوادی افراد یک جامعه است. اساس از دل سواد و فهم است که انسان‌ها به کرامت و شأن انسانی افراد احترام می‌گذارند و حقوق طبیعی انسان‌ها را پاس می‌دارند. افرادی که سواد بیشتر داشته باشند و به این درک رسیده باشند که انسان‌ها جدایی از جنسیت‌شان، فاعل مختار اند، حق انتخاب دارند و از آزادی برخوردارند،

هیچ‌گاهی به دنبال سلب این آزادی نیستند. از این منظر، مشکل جامعه‌ی ما قبل از هر چیزی بی‌سوادی است، وقتی نوع نگاه انسان جامعه‌ی ما نسبت به زنان، نگاه انسانی نباشد و زنان را به عنوان جنس دوم بشناسند و بجای برابری جنسیتی به تمایز جنسیتی اعتقاد داشته باشند، چگونه می‌شود شاهد خشونت علیه زنان نباشیم؟ مشکل اساسی ما همین نوع نگاه معیوب ما نسبت به زنان است. خیابانی آزاری هم از همین نگاه معیوب انسان جامعه‌ی ما ناشی می‌شود. وقتی زنان به نحوی در بیرون از خانه به برخوردهای خشونت‌آمیز روبرو می‌شوند و مورد خشونت قرار می‌گیرند، در واقعیت امر چنین خشونت‌ها ناشی از فقر فهم و آگاهی است که از زنان قربانی می‌گیرند. وقتی روزانه به موردی بر می‌خوریم که مردان، یا پسران جوان دست به آزار و اذیت زنان می‌زنند، یا وقتی کسی با سخنان رکیک دختر خانمی را هدف می‌گیرد و دست به خشونت می‌زند، این واقعیت بر می‌تابد که جامعه‌ی ما از برابری جنسیتی فاصله‌ی زیادی دارد، در این صورت است که زنان، نه در خانه و نه در محیط بیرون از خانه مصئون اند.

عامل دیگری که باعث رشد خیابان آزاری شده، بی‌کاری افراد یک جامعه است. متأسفانه در شهرهای کشور، کم نیستند کسانی که بی‌هدف، خیابان‌ها را دور می‌زنند، بدون این‌که از فرهنگ شهروندی چیزی بدانند؛ زنان بصورت عموم از سوی چنین افراد مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، افزایش آزارهای خیابانی، با افزایش آمار بی‌کاری و بی‌سوادی در کشور رابطه‌ی مستقیم دارد. به هر میزانی که افراد بی‌کار و

افغانستان، سرزمینی است که سال‌ها در آتش جنگ سوخته است. نمی‌شود متصور بود که نسل پس از جنگ، به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز باور داشته باشد یا حداقل با حس احترام متقابل در جامعه زندگی کند. عمده‌ترین مشکل جنسیتی در جامعه، عدم روحیه‌ی هم‌دیگر پذیری و حمایت از هم‌دیگر است. وقتی روحیه‌ی احترام متقابل در درون افراد یک جامعه وجود نداشته باشد، میان افراد جامعه، شگاف ایجاد می‌شود، این جاست که بجای ارج‌گذاشتن به لزوم بودن زن و مرد در کنار هم در یک جامعه، به سلطه‌ی مرد بالای زن اولویت و ارزش داده می‌شود. بنابراین جامعه‌ی ما پیش از آن که قربانی چیزی دیگری باشد، قربانی چنین تفکر حاکم بر جامعه است. نهادهای مدافع حقوق بشر و رسانه‌ها بارها گزارش داده اند که تفکر غالب بر جامعه، زندگی زنی را در گوشه‌ی از کشور گرفته است، زنی دست به خودکشی زده و یا گوش و بینی‌اش را از دست داده است. وقتی خانواده‌های ما به صلح نرسیده باشد و به تمایز جنسیتی باورمند باشد توقع داشتن محیط و خیابان امن برای زنان، دور از واقعیت و دست نیافتنی اند.

بی‌هدف در خیابان‌های شهر بیشتر شده اند، آزارهای خیابانی بر علیه زنان هم بالا گرفته اند. اگر مردم و شهروندان ما در کنار فهم، مصروف کار و زندگی خود باشند، هیچ‌گاهی دست به خیابان آزاری نمی‌زنند. در این‌جا نکته‌ی قابل توجه این است که خیابان آزاری، شرایط زندگی زنان را سخت کرده و فرصت‌های فعالیت آنان را در جامعه به حداقل رسانده اند. معنی حرف این است که معمول شدن چنین ناهنجاری در جامعه اگر از طرفی مصونیت زنان را به مخاطره می‌اندازد، از طرف دیگر باعث پیدا شدن حس تنفر و بی‌اعتمادی نزد زنان نسبت به مردان می‌شوند که این خود به سلامت خانواده و جامعه آسیب می‌رساند.

در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت؛ اکثر کسانی که دست به آزار و اذیت زنان در محیط بیرون از خانواده می‌زنند، یا بی‌سواد و بی‌کار اند یا با فرهنگ شهروندی کنار نیامده و به زندگی مسالمت‌آمیز که به برابری جنسیتی می‌انجامد، باور ندارند. به همین دلیل از آزار و اذیت زنان لذت می‌برند و یا هم فکر می‌کنند با اذیت بانوان، مردانگی شان را ثابت می‌نمایند و قدرت جنسیتی شان را به نمایش می‌گذارند. در حالی که چنین تفکری نه انسانی است و نه با فرهنگ شهروندی مطابقت دارد، بل که تفکر این چنینی تخریب است و نماد بدویت و جهالت. از این منظر، در این که خیابان آزاری یکی از ناهنجاری‌های زشت و ناپسند جامعه‌ی ماست هیچ شکی نیست، آزارهای که نوع خشونت بر علیه زنان محسوب می‌شود و باعث شده است، آسیب‌های فراوان روحی-روانی به زنان وارد کنند. با توجه به این واقعیت تلخ، اگر واقع مردم ما بسوی یک زندگی انسانی در حرکت اند، ما یک راه بیشتر نداریم، آن این‌که انسان جامعه‌ی ما از حالت ایستایی و فقر علمی بیرون شود، با نهادینه کردن ارزش‌های دیموکراتیک در جامعه، به هر فرد، جدایی از این‌که زن است یا مرد، شأن انسانی قابل شود و به برابری جنسیتی احترام بگذارد. در این صورت است که جامعه به رفاه و امنیت خواهد رسید و ثبات اجتماعی تضمین خواهد شد. در غیر آن، محال است به صلح برسیم و از محیط خانواده گرفته تا خیابان تا محیط کار هرگز مصئون نخواهد شد.